



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۲۰

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾ ﴿٤٤﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

عدم ایمان به ارسال رُسل موجب دوری از رحمت الهی

بعد از جریان حضرت نوح (سلام الله علیه) و جریان حضرت هود یا حضرت صالح و مانند آنها که از آنها به عنوان رُسل متواتر یاد کرده است، جریان موسی و هارون (علیهما السلام) را مطرح فرمود. این کلمه «تتراً» که اصلش «وثرأ» بود یعنی وثر وثر يك نفر يك نفر نظیر مثنی^۱ که دو نفر دو نفر هستند ثلاث سه نفر سه نفرند وقتی فرمودند مثنی^۱ یعنی دو دو، ثلاث یعنی سه سه، وتراً، تتراً یعنی يك يك. هر کدام از این انبیا پشت سر هم آمدند و قومشان آنها را تکذیب کردند. بعضی از اینها را ما به دنبال بعضی از اینها کیفر کردیم و اینها را اُحدوثة قرار دادیم که از اینها فقط در تاریخ نامی مانده است جهت عبرت که اینها را به عنوان عبرت مطرح می کنند. بعد فرمود: ﴿فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾ یعنی این سنت الهی است و اصل کلّی است که اگر کسی کفر ورزید و ایمان نیاورد از رحمت الهی

دور است اختصاصی به گذشته و حال ندارد در آینده هم همین طور است تعبیر ﴿فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ یا تعبیر ﴿فَكَاتُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾ که در آیه ۴۸ همین سوره است اینها از سنت الهی خبر می دهند که اگر کسی در برابر وحی و نبوت مقاومت کرد و راه توبه را عمداً بست جزء مُهْلَكِينَ می شود جزء مُبْعِدِينَ می شود ﴿فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، ﴿فَكَاتُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾ این يك اصل کلی است.

معرفی چهره‌های ماندگار و آثار آنها در قرآن و حدیث

مطلب دوم آن است که چه کسی در نظام هستی می ماند و چه کسی ماندنی نیست اگر در بیانات نورانی حضرت امیر هست که «العلماء باقون ما بقی الدّهر»^۱ منظور از علما تنها عالمان حوزوی و مانند آن نیستند کسانی هم که به مقدار خودشان علم توحیدی دارند و عمل می کنند آنها هم سهمی از بقا دارند منتها بقای بیشتر برای عالمان دین است که «العلماء باقون ما بقی الدّهر» این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) متّخذ از آیه سوره مبارکه «هود» است که ذات اقدس الهی از عالمان ملّتها و امّتهای گذشته به ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ یاد می کند این کلمه «بقیة الله» بالاصاله وصف امام است که الآن درباره وجود مبارك ولیّ عصر عرض می کنیم «بقیة الله» به همین مناسبت است. عالمان بالاصاله و امامان معصوم ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ هستند ممکن است کسی ﴿أُولُوا الْآلْبَابِ﴾^۲ باشد، ﴿أُولَى الْأَبْصَارِ﴾^۳ باشد و مانند آن اما ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ بودن نصیب هر کسی نیست. آیه ۱۱۶ سوره مبارکه «هود» این است ﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ﴾ چطور در گذشته عالمان دین که چهره‌های ماندگارند به اصطلاح، صاحبان بقاوند جلوی فساد را نگرفتند چرا در بین اینها چنین افرادی نبودند که ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ باشند و نهی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۳. سوره حشر، آیه ۲.

از منکر بکنند پس عالمان دین می‌شوند ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ امام معصوم (سلام الله علیه) بالاصاله از طرف ذات اقدس الهی می‌شود بقیة الله آن که با بقیة الله مرتبط است می‌شود جزء «العلماء باقون ما بقى الدهر» سرّ اینکه اینها باقی‌اند این است که به وجه الله مرتبط‌اند و لوجه الله کار می‌کنند و غیر وجه الله هر چه باشد در معرض هلاکت است و ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۴ يك، ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ﴾^۵ دو، پس اگر کسی لوجه الله عالم شد و لوجه الله به علمش عمل کرد و لوجه الله علم عمل شده را به جامعه منتقل کرد این می‌شود جزء چهره‌های ماندگار یعنی جزء «العلماء باقون ما بقى الدهر» و جزء شاگردان بقیة الله خواهد بود لذا فرمود اینها ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾^۶ اند پس ممکن است کسی جزء ﴿أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ باشد، جزء ﴿أُولَى الْأَبْصَارِ﴾ باشد ولی مقدمه ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ را فراهم نکرده باشد و اگر مقدمه آن را فراهم کرد می‌شود ﴿أُولُوا بَقِيَّةٍ﴾ می‌شود «العلماء باقون ما بقى الدهر». در قبال کسانی که باقی‌اند افرادی‌اند که فانی‌اند از کسانی که محکوم به فنا و زوال‌اند به عنوان احادیث یاد می‌شود احادیث یعنی اُحدوثة یعنی چیزی که فقط نامی از آنها مانده، تاریخی از آنها مانده اثری از آنها در روی زمین نیست فقط تاریخشان مانده آن هم برای عبرت. در آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «العلماء باقون ما بقى الدهر» برهان ذکر کرد فرمود گرچه «أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ» است اما «أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»^۷ این همه برکات علمی اینها در دلهای مردم به ودیعت گذاشتند در افکار مردم اثر کردند آثار اینها در دلهای موجود است گرچه اعیانشان مفقود است، بنابراین همه می‌میرند لکن يك عدّه به عنوان اُحدوثة‌اند يك عدّه به عنوان بقیة الله ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾ بعد فرمود این اصل شامل آنها شده شامل دیگران هم می‌شود ﴿فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ یعنی اینها چون غیر مؤمن بودند از

۴. سورة قصص، آیه ۸۸.

۵. سورة الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

رحمت الهی دور شدند و اختصاصی به اینها هم ندارد گذشته این طور بود الآن این طور است آینده هم همین طور است.

رسالت حضرت موسی و هارون در دعوت فرعون به سوی توحید

بعد از جریان حضرت صالح یا هود و مانند اینها، جریان حضرت موسای کلیم را ذکر می‌کند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا﴾ در آغاز امر که وجود مبارك موسای کلیم مأموریت یافت ﴿أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾^۷ به ذات اقدس الهی عرض کرد يك مأموریت بسیار سنگینی است برادرم از بعضی از جهات صبغه تبلیغی خوبی دارد او را به همراه من اعزام بکنید و چندتا خواسته‌ای داشت که خدای سبحان فرمود: ﴿قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى﴾^۸ برای اینکه وجود مبارك موسی و هارون (سلام الله علیهما) در این تبلیغ و در دعوت فرعون موفق بشوند این هر دو بزرگوار را به آیات و معجزات مسلح و مجهز کرد لذا فرمود: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا﴾. این معجزات یعنی جریان عصا، جریان دم و امثال ذلك یعنی آن‌که معجزه این ظاهرش این است که به هر دو نسبت داده می‌شود اختصاصی به وجود مبارك موسای کلیم ندارد ﴿وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ عطف خاص بر عام است برای اهمیتش حالا یا عصاست یا معجزه دیگر است آن حجت بالغه آن سلطنت آشکار که یکی از آن معجزات است بر این معجزات و آیات عطف شده است از باب عطف خاص بر عام ولی همه این معجزات و آیات شامل هر دو نفر است ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ﴾ اما آیا تورات هم برای هر دو است یا نه، تورات که بعد از جریان فرعون نازل شده است یعنی بعد از اینکه فرعون و ملا فرعون به کام دریا رفتند

۷. سوره طه، آیه ۲۴؛ سوره نازعات، آیه ۱۷.

۸. سوره طه، آیه ۳۶.

و غرق شدند وجود مبارك موسای کلیم که به کوه طور رفت و در آن اربعین مناجات فرمود، تورات نصیبش شده آیا ما دلیل داریم که تورات هم مثل سایر معجزات به هر دو نفر نازل شده یا ظاهر آیات این است که تورات مخصوص موسای کلیم است.

پرسش: اساساً آیا تورات معجزه است یا نه؟

پاسخ: خب بله، کتاب الهی است وحی است لفظاً مثل قرآن نیست ولی مفهوماً و معناً معجزه است برای اینکه از اخبار غیبی خبر دارد لفظش معجزه نیست لذا تحدی نشده ولی معارفش که اخبار غیب است معجزه است چه کسی از جریان حضرت آدم، فرزندان حضرت آدم و جریان نوح خبر دارد اینها که تاریخ مدوّنی نبود بنابراین آن طور معجزه‌ای که قرآن کریم است که لفظاً و معناً معجزه است که تحدی شده باشد نه خیر، هیچ کتاب آسمانی این طور نیست اما آن معارف غیبی که از راه وحی وجود مبارك موسای کلیم باخبر شد خب یقیناً معجزه است دیگران خبری ندارند.

عکس‌العمل و شبهات فرعون در برابر امر به توحید

فرمود ما این معجزات را به این دو بزرگوار دادیم و اینها را به طرف فرعون و ملأ فرعون فرستادیم. يك حرف فرعون دارد يك حرف ملأ فرعون دارند يك وصف مشترك هم دارند. وصف مشترك آنها استكبار است و علوّ یعنی خوی تکبر و خوی فرعونیت برای همه آنها بود و طبقه برتر جامعه هم بودند این اختصاصی به فرعون ندارد، پس استكبار و علوّ برای فرعون و ملأ فرعون بود برای همه‌شان بود ﴿فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ﴾ این «فاء» نشان می‌دهد که همین که وجود مبارك موسی و هارون (سلام الله علیهما) پیشنهاد دعوت توحیدی دادند بلافاصله آنها مستکبرانه برخورد کردند آن خوی برتری‌طلبی و منیتشان را ظاهر کردند دیگر «ثم استكبروا» و امثال ذلك نبود، اما

در قبال دعوتِ وجودِ مبارکِ موسای کلیم و هارون (سلام الله علیهما) ملأ فرعون حرفی داشتند خود فرعون هم يك حرف دیگر داشت. خود فرعون می گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۹ (يك)، ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾^{۱۰} (دو). این حرف را و این سخنِ مستکبرانه را ملأ او نداشتند ملأ او سه، چهارتا مشکل داشتند که بعضی از اینها در این آیه آمده. خب پس يك مانع مشترك داشتند که همان استکبار بود و برتری داشتنِ قومی و نژادی و حکومتی و ریاستی و سلطنتی و اینها، يك سلسله مشکلات کلامی داشتند يك سلسله مشکلات سیاسی و اجتماعی داشتند. مشکلات کلامی شان این بود که ﴿أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ﴾ اینها دوتا بشرند معمولاً از اینها به انسان یاد نمی شد سابق هم همین طور بود می گفتند که این موجود یا بشر است یا مَلَك در برابر مَلَك کلمه بشر را به کار می بردند نه کلمه انسان را، خصیصه ای ندارد که حالا چرا بشر گفتند انسان نگفتند، معمولاً آنچه رایج بود می گفتند این بشر است و مَلَك نیست یا آن مَلَك است و بشر نیست مشکل اولشان بشریت بود که می گفتند با رسالت سازگار نیست. مشکل دومشان تماثل بود چون «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَ فِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ» این پذیرفته شده بود که اگر دو چیزی مثل هم بودند معنا ندارد که یکی عالی باشد یکی دانی، یکی امام باشد دیگری مأموم، یکی پیغمبر باشد دیگری اَمّت، اگر واقعاً تماثل هست خب «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَ فِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ»

بررسی استدلال به قانون تماثل از منظر عقل و نقل

قرآن کریم این را هم امضا کرده که بله حُكْمُ الْأَمْثَالِ را ما قبول داریم که «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَ فِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ» اما اگر در بعضی از جهات مثل بودند در بعضی از جهات تماثل نبود چه می گوئید؟ ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ اما

۹. سورة نازعات، آیه ۲۴.

۱۰. سورة قصص، آیه ۳۸.

﴿يُوحَىٰ إِلَىٰ أُمَمًا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^{۱۱} در آن جهت که مثل هم نیستیم که، پس بنابراین اصل قانون تماثل که «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» این عقل و نقل او را امضا می‌کند خود قرآن کریم هم به همین استدلال کرده است در سوره مبارکه «اعراف» به مشرکان فرمود آخر اینهایی که می‌پرستید اینها مثل شما هستند در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۹۴ فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أُمَمٍ مُّثَلِّمِينَ﴾ آنها هم بندگان اند مثل شما آخر چرا می‌پرستید خب يك مثلی، مثل دیگر را نباید پرستند که. این استدلال پذیرفته شده است که اگر دو موجودی مثل هم بودند نمی‌شود یکی عابد باشد دیگری معبود، یکی امام باشد دیگری مأموم، یکی پیغمبر باشد دیگری امت و مانند آن. انبیا می‌فرمودند ما قانون تماثل را قبول داریم اما ما مثل هم نیستیم ما فقط ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ را قبول داریم اما ﴿يُوحَىٰ إِلَىٰ أُمَمًا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ که تماثل نیست بنابراین اصل این قانون که تماثل اقتضا می‌کند که حکم الأمثال واحد باشد این مقبول است عقلاً و نقلاً و خود قرآن کریم هم به آن استدلال کرده لکن نزاع در صغراست که ما مثل هم نیستیم آنها می‌گفتند که بشر نمی‌تواند پیامبر باشد اولاً و ثانیاً اینها مثل ما هستند و «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» لذا اینها نمی‌توانند پیامبر باشند. ﴿فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ﴾ (يك) ﴿مِثْلِنَا﴾ (دو) این اشکالهای کلامی، ﴿وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾ مشکلات نژادی و قومی و ارزشیابی بود اینها می‌گفتند ارزش به مال است و آن مال در دست ماست و ما ارزشمندیم. ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾^{۱۲} این يك آیه، ﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِ عَظِيمٍ﴾^{۱۳} دو آیه، نشان می‌دهد از دیرزمان اینها معیار ارزش را مال می‌دانستند می‌گفتند اگر نبوتی هست باید برای سرمایه‌دار باشد به سرمایه‌داری وحی بشود (این سه) خب اینها چون خودشان را متمکن می‌پنداشتند و

۱۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶.

۱۲. سوره احقاف، آیه ۱۱.

۱۳. سوره زخرف، آیه ۳۱.

معیار ارزش هم به زعم اینها ثروت و تکاثر بود نه کوثر، می گفتند که قوم اینها که کارگر ما هستند اینها که زیر دست ما هستند ما باید به این سمت برسیم اگر نبوت باشد ما باید به این سمت برسیم دیگر هرگز ما نمی توانیم از موسی و هارون تبعیت کنیم. خب، پس دوتا اشکال کلامی داشتند و يك اشکال اجتماعی سیاسی و مانند آن، لذا فرمود: ﴿فَكَذَّبُوهُمَا﴾ بر این سه اشکال متفرع فرمود، فرمود این قوم وجود مبارك موسی و هارون (سلام الله علیهما) را تکذیب کردند ﴿فَكَائُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾ این ﴿فَكَائُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾ در آیه ۴۸ نظیر ﴿فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ در آیه ۴۴ از سنت الهی خبر می دهد که اگر کسی بیراهه رفت چه در گذشته چه در حال چه در آینده مشمول ﴿فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ است از يك سو، مشمول ﴿فَكَائُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ﴾ است از سوی دیگر.

بیان مواهب خاصه و عامه خداوند به حضرت موسی و هارون

بعد می فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾ آیا ما در قرآن آیه ای داریم که به نحوی حالا یا دلالت التزامی یا مطابقه دلالت کند که این تورات به وجود مبارك هارون هم نازل شده است یا نه، ظاهراً نباشد، پس در اصل دعوت تبلیغی، وجود مبارك هارون سهیم بود معجزاتی که کمک کار اینها بود وجود مبارك هارون سهیم بود اما رفتن بالای کوه طور و اربعین گرفتن و تورات دریافت کردن اینها ظاهراً مخصوص خود موسای کلیم است.

پرسش: فرمود: ﴿وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ﴾^{۱۴}

پاسخ: بله، ﴿وَأَتَيْنَاهُمَا﴾ اما این به عنوان اینکه به یکی از آنها بالاصاله داده شد و به دیگری بالتبع یا اینکه نه، هر دو بالاصاله دارند این باید ثابت بشود اگر ظاهر آن آیه ﴿وَأَتَيْنَاهُمَا﴾ بالاصاله باشد آن وقت نظیر همین معجزات می شود در جریان معجزات که فرمود: ﴿بِآيَاتِنَا﴾ این به خوبی دلالت می کند که این آیات، معجزات اند برای هر دو،

اما آیا وجود مبارك هارون در همه امور شريك موسای کلیم بود یا در ﴿اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ خواسته وجود مبارك موسای کلیم این بود که چون فرعون اهل طغیان است و حرف ما را گوش نمی دهد برادر ما ﴿أَفَصَحُّ مِنِّي لِسَانًا﴾^۱ است و من هم سابقه قتل در بین اینها دارم، ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾^۲ بعد خدا فرمود: ﴿قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا يَا مُوسَى﴾ آیا بیش از این هم خواسته موسی بود ﴿وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ﴾ هم باید مورد مطالعه قرار بگیرد. مطلب دیگر این است که در جریان حضرت نوح (سلام الله علیه) این قسمت اشاره شد که گرچه در آیه ۲۸ همین سوره مبارکه «مؤمنون» خطاب به خود حضرت نوح هست که ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ﴾ لکن چون دستور به خود حضرت نوح است به عنوان امام امت، همه اعضای این کاروان موظف شدند که بگویند ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا﴾ خطاب به آن حضرت است ولی وظیفه برای همه است.

پاسخ قرآن به استبعاد و برهان منکرین معاد

مطلب بعدی آن است که این گروه منکر معاد بودند در حد استبعاد یعنی دلیل قطعی نداشتند بر اینکه معاد باطل است بلکه وقتی برهان اقامه می شد که خدای سبحان شما را آفرید در حالی که شما چیزی نبودید الآن که هستید و اعضا متفرق می شود احیای مجدد شما آسان است اینها سر خم می کنند تسلیم می شوند و مانند آن، لذا خود آنها می گویند: ﴿إِنْ نُنْظَنُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ﴾^۳ ما یقین نداریم که معاد باطل است لذا در حد استبعاد ذکر می کنند می کنند نه استحاله، فرمود اینها که برهان ندارند خودشان هم بالصراحه می گویند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ﴾ ما یقین

۱. سوره قصص، آیه ۳۴.

۲. سوره طه، آیه ۳۲.

۳. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

نداریم که معاد نیست همین استبعاد باعث شد که فرمود: ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً * وَتَرَاهُ قَرِيباً﴾^۱ و مانند آن، این مشکل آنها.

علم ازلی خداوند به طینت انسان در راه اطاعت و عصیان

مطلب بعدی آن است که در جریان علم خدا، علم ازلی خدا البته متبوع است اما علم فعلی خدا تابع است هر طوری که بشر انجام می دهد یا می خواهد انجام بدهد خدا عالم است لکن علمش به آن معلوم با حفظ مبادی تعلّق می گیرد نه بی مبادی اگر خدا می داند که فلان رشته خاك بعد از چند قرن حالا «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر ین»^۲ این را می داند یا فلان خاك بعد از چند سال می شود نخل باسق این را می داند یا فلان خاك بعد از چند سال می شود فلان مرغ یا فلان حیوان این را می داند و فلان خاك بعد از چند سال می شود انسان مؤمن یا انسان کافر این را می داند اما همه اینها را با حفظ مبادی می داند اگر گفته شد علم، تابع معلوم است نه آن توهّمی که چون «می خوردن من حق ز ازل می دانست» اگر من می گساری نکنم «علم خدا جهل بود»^۳ اگر ذات اقدس الهی می داند که زید در فلان ساعت اطاعت می کند و عمرو معصیت می کند اطاعت و معصیت اینها را با مبادی اختیاریه می داند یعنی می داند که زید حرکت کرده دوتا راه در پیش او هست راه مستقیم، کژراهه، می تواند یکی را بر دیگری ترجیح بدهد هر دو راه برای او مقدور است چه اینکه دیگری هم هر دو راه را داشت ولی راه خوب را طی کرد این عالماً عامداً با اینکه می تواند راه خوب را برود راه بد را می رود دیگری به عکس، پس این چنین نیست که خدای سبحان بداند که زید معصیت می کند و عمرو اطاعت می کند ولی مبادی اش را نداند می داند زید با مبادی و اراده و اختیار که

۱. سوره معارج، آیات ۶ و ۷.

۲. دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴.

۳. منسوب به خیام.

می تواند راه صحیح را طی کند بیراهه می رود و عمرو به عکس، بنابراین اگر علم، تابع معلوم است مستلزم جبر و امثال ذلك نیست. اما در جریان حدیث طینت آن جزء احادیثی است که واقعاً «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ»^۱ احادیث بسیار دشوار همین جریان طینت است که طینت مؤمن از چیست طینت کافر از چیست آیا مستلزم جبر است یا مستلزم جبر نیست که بحث احادیث طینت مبحث خاصّ خودش را دارد.

راه های جهاد با نفس و خطرات آن از منظر عقل و عرفان

می ماند این مطلب که اگر ما واقعاً این صحنه جهاد اصغر را درست ارزیابی کنیم در جهاد اکبر برای ما خیلی کمک است ما در صحنه نفس يك مسائل موعظه ای داریم کسی سخنرانی می کند یا چیزی می نویسد موعظه واقعاً غیر از مسئله اخلاق است موعظه چیز نافی است به دردخور است تذکره است و مانند آن اما فن اخلاق جزء علوم دقیق عمیق عریقی است که زیرمجموعه فلسفه است حالا کاری به آن عمل نداریم که کسی متخلّق به اخلاق الهی است یا نه ولی این علم غیر از منبر رفتن و نصیحت کردن و پند و موعظه دادن است اخلاق اساسش این است که انسان روح را بشناسد (يك) از تجرّد نفس باخبر باشد (دو) شئون علمی او که اندیشه را رهبری می کنند بشناسد (سه) شئون عملی او که انگیزه را هدایت می کنند بشناسد (چهار) اینکه شئون اندیشه ای به امامت عقل نظری کار می کند باخبر باشد (پنج) شئون عملی او به امامت عقل عملی او کار می کند باخبر باشد (شش) و طبق بیانی که وجود مبارك امام صادق (سلام الله علیه) در آن حدیث سماعه بیان کرد^۲ این ۱۵۰ تیرانداز سنگ گرفته را شناسایی کند (هفت) فرمود ۷۵ لشکر برای عقل است ۷۵ لشکر برای جهل است جنود عقل و جهل همه تیرانداز ماهر است

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۰ - ۲۳.

سنگر گرفته‌اند تا صحنهٔ نفس را تصاحب کنند، اگر کسی خواست در صحنهٔ نفس خودش بفهمد چه آفت و اُفتی است بیرون را نگاه کند این بیرون را نگاه کردن دوتا راه دارد یکی راهی است که اهل معرفت گفتند یکی هم راهی است که محدّثین و امثال ذلك گفتند آنکه مفسّرین و محدّثین و امثال ذلك گفتند می‌گفتند شما بیرون را نگاه کنید انبیایی هستند فراعنه‌ای هستند با هم جنگ می‌کنند درگیرند این فراعنه به انبیا می‌گویند شما در گمراهی هستید شما سفیه‌اید شما دیوانه‌اید شما جن‌زده‌اید شما مسحورید شما کاهن‌اید شما شاعرید این حرف‌ها را می‌زنند همین صحنه در جریان نفس هست یعنی وهم و خیال به عقل نظری مُبرهن می‌گویند تو مگر دیوانه شدی، عقب‌افتاده‌ای و اینها؛ این حرفِ صریح وهم و خیال است نسبت به برهانی که عقل اقامه می‌کند. در بخش انگیزه، شهوت و غضب به عقل عملی که «عُبد به الرَّحمن واکتسب به الجنان»^۱ می‌گویند «انك ذو جنة»، «انك ساحر»، «انك كاهن»، این است. این ۱۵۰ تیراندازِ ماهر هر کدام صحنهٔ نفس را گرفتند مال آنهاست مبادا کسی خیال کند که حالا که برهان قطعی داریم که قیامت حق است چطور این شخص گناه می‌کند اینکه الآن فرمانروای درون شد به این عقل نظری که دهها سال تحصیل کرده می‌گوید: «نراك في سفاهة»، «نراك في ضلالة» با اینکه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَأَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۲. این برای صحنهٔ مفسّران و محدّثان، اگر کسی جنگ جهاد اصغر را خوب تشریح کند در جهاد اکبر همین حرف‌ها در صحنهٔ نفس است آنکه اهل معرفت می‌گویند، می‌گویند قدری جلوتر بروید در باغ وحش بروید گرگ می‌بینید، گراز می‌بینید، مار می‌بینید، عقرب می‌بینید اینها نمونه همان چیزی است که در درون ماست در درون ما واقعاً مار هست، واقعاً عقرب هست، واقعاً هم فرشته هست و به صورت‌هایی هم در می‌آیند در صحنهٔ قیامت. آنها که اهل تمثّل اند این طور می‌بینند آنها که اهل تفسیر و حدیث‌اند این چنین تفسیر می‌کنند ما حالا دسترسی به حرف

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. سورهٔ جاثیه، آیه ۲۳.

اهل معرفت نداریم که بگوییم آنچه در باغ وحش است در درون انسان هم هست حالا آن نگاه نصیب هر کسی نیست ولی این معنا را که می شود فهمید ما جهاد اکبری داریم جهاد اصغری داریم در صحنه جهاد اصغر وقتی این تیراندازها ماهر شدند شهوت به عقل می گوید: «نراک فی سفاهة»، «نراک فی ضلالة» بعد وقتی شهوت و غضب حاکم شدند فتوا را از وهم و خیال می گیرند نه از عقل نظر بله، اگر عقل عملی حاکم شد که «عُبد به الرحمن واکتسب به الجنان» فتوا را از عقل نظر می گیرد از برهان می گیرد اما آن که می گوید دین - معاذ الله - فسون است و فسانه، وقتی او پیروز شده است صریحاً با برهان عقلی می گوید: «نراک فی سفاهة»، «نراک فی ضلال مبین» اگر وضع جهاد اصغر برای ما روشن شد جهاد اکبر هم برای ما روشن می شود این خطر، بدترین خطری است که ما را تهدید می کند «أعدی' عدوک نفسک الّتی بین جنّیک»^۱ از همین قبیل است که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا»

«و الحمد لله ربّ العالمین»